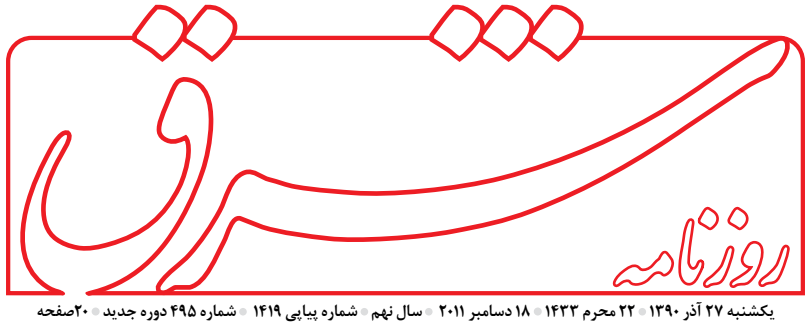




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲-۲۰۰ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ نامبر: ۸۸۸۴۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۰۱ اذان مغرب ۱۷:۱۲ اذان صبح فردا ۵:۳۹ طلوع آفتاب ۷:۰۹



بررسی موسیقی مختار نامه در نقد نغمه

شرق: موسیقی سریال مختارنامه در هجدهمین برنامه نقد نغمه که ۲۷ آذر در فرهنگسرای شفق برگزار می‌شود مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. در این برنامه که از ساعت ۱۷:۳۰ آغاز می‌شود، امیر توسلی به عنوان آهنگساز سریال مختارنامه به همراه سیدعلیرضا میرعلی‌نقلی به عنوان منتقد برنامه به نقد این سریال خواهند پرداخت. ورود برای عموم آزاد است و علاقه‌مندان می‌توانند برای حضور در این جلسه به خیابان سید جمال‌الدین اسدآبادی-خیابان ۱۹ - پارک شفق-فرهنگسرای شفق مراجعه کنند.

دیده‌بان

فرزند کاغذیم آزادیت مبارک

فرخنده حاجی‌زاده



■ شخصیت‌های رمان «از چشم‌های شما می‌ترسم» واقعی هستند به واقعیت زندگی روزمره، صفحات تاریخ و واقعیت ذهن نویسنده اما واقعیت نزدیک‌تر، آزادی «از» چشم‌های شما می‌ترسم» است. همین چند وقت پیش بود که در کمیسیون حل اختلاف اتحادیه‌نشران و کنایفروشان آقای همایی پرسید: «شما در شکایت‌تان نوشتید ناشر «از چشم‌های شما می‌ترسم» را حبس کرده؟» پاسخ دادم: «حبس، تبعید، بی‌ادب... در جواب چربی‌اش؟ گفتیم «همی‌دلم، شاید ناشر از چشم متعجب روی جلد سیاه لعنتی کتاب ترسیده چشمی که سیاهی مردمکش سفیدی را تحالشعاع قرار داده و گوشه آن جای اینکه بادام یا آهو یا به آید آورد، منقار کلاغ را در ذهنش تداعی کرده که به کارمندانش دستور داده - «از چشم‌های شما می‌ترسم» را در تارک‌ترین گوشه انبارش پشت کتاب‌های دیگر پرت کنند - شاید هم فکر کرده چشم‌ها از درون متنی برمی‌خیزند و باز باز به همه امور و پدیده‌ها نگاه می‌کنند که گفته: رویش کتاب بریزند تا این چشم‌های لعنتی نتوانند باز شوند و پیش چشم خوانندگان رژه ببرند. شاید هم خواب سرمایه چنان عصبی‌اش کرده که حتی وقتی من نویسنده درخواست می‌کنم تیراز کتاب را به خودم بفروشد و با فسخ قرارداد جان کنایم را آزاد کند، پاسخ منفی می‌دهد و راضی نمی‌شود حداقل در برابر دریافت وجه، تعدادی از نسخه‌های کتاب را به خودم بفروشد تا ناگزیر برای تهیه نسخه‌هایی از این کتاب دست به دامان ابراهیم کریمی، مدیر پخش گزیده شوم، شاید هم این فکرها جز مهربانی کریمی توهمات ذهن من نویسنده باشد و یک بدشانسی اتفاقی که هفت سال کنایم را به فراموشی کشانده باشد تا به ناچار دست توسل به سوی شورای حل اختلاف اتحادیه دراز کنم و پس از نشست و گفت‌وگوها سرانجام با رایزنی‌های صورت‌گرفته با خرید تیراز کامل کنایم و فسخ قرارداد جانش را آزاد کنم... تا دو روز پیش وقتی دوستی بگوید شنیده یا خوانده که «از چشم‌های شما می‌ترسم» پرفروش‌ترین کتاب کنایفروشی ثالث بوده، لبخند روی لبم ننشیند و یاد حرف دوست بسیار عزیزی بیفتم که با اعتراض می‌گوید: «فرخنده، تو الکی نوشتی بچه‌های کاذبیت را هم به اندازه بچه‌های خوبی‌ات دوست داری، نه، تو فقط آنها را به دنیا می‌آوری و پرت می‌کنی، نه تلاش زیادی برای چاپ‌شان داری و نه هیچ دغدغه‌ای برای معرفی‌شان. در دنیای امروز باید خط‌طلان بکشی بر این باور که اثر خودش باید خودش را معرفی کند. اگر اندکی همت کنی فرزندان کاغذیت گم نخواهند شد. بگویم «قبول» و دست بزم طرف قلم و کاغذ تا بنویسم- فرزند کاغذیم آزادیت مبارک-

بی‌تعارف

بانک صدا



مینو مشیری

گیدئون باخمن از نامدارترین و محترم‌ترین منتقدان سیمینایی جهان است. او دوست نزدیک «فلینی» بود و مصاحبه‌هایش با «آندره تارکوفسکی» و «تنو آنگلوپولس» کلاسیک شده‌اند. حضورش به جشنواره‌های بین‌المللی فیلم اعتبار می‌بخشد. تابستان گذشته آقای باخمن را پس از چندین سال غیبت، در جشنواره بین‌المللی فیلم لوکارنو دیدیم. گفت مدتی است کار جدیدی را شروع کرده پایه‌گذاری «بانک صدا» که حکمت و کارش پر کردن صدای کارگردان‌های مهم جهان است. آن هم بدون مصاحبه یا طرح هیچ‌گونه سوال از آنها، بدون محدودیت زمانی و فقط با قرار دادن یک ضبط صوت در اختیارشان. کارگردان می‌تواند آزادانه هر آنچه می‌خواهد درباره خودش، زندگی‌اش، کارش، خلاقیتش، فیلم‌هایش، افکار و احساسات و تاتراش، آرزوهایش برای آینده و حتی باورهای اجتماعی و سیاسی‌اش بگوید. باخمن باور دارد کسی در جهان پیدا نمی‌شود که خوش نداشته باشد درباره خودش به تفصیل حرف بزند، به ویژه هنرمندان که اکثرا خودشیفته هستند. حرف باخمن قابل تأمل است، نیست؟

پاورقی

روزنگار بتول



مژگان عظام‌اللهی

ماتوام را پوشیدم. دست بردم به گردنم و سینه‌ریز را در آوردم. دست به دست اجدام گشته بود تا رسیده بود به من. دو دل بودم فکر اینکه تا چند ساعت دیگر تبدیل می‌شود به گوشت و مرغ و پوشک برای بچه و پرداخت بدهی گاز و برق حالم را خراب می‌کرد. با سکه زد به پنجره. در را باز کردم. با عجله آمد تو. -بنداز گردنت ممد آقا می‌گه یارانه‌ها رو ریختن. چه روزهای خوبی بود. جنگ بود، کسی اما گرسنه سر به بالش نمی‌گذاشت. ما که بچه بودیم، با کفش هایمان سنگر درست می‌کردیم. پسرهای محل صبح می‌رفتند پشت سنگر می‌جنگیدند. ما دخترها هم به عروسک‌هایمان شیر می‌دادیم و در تشتک نوشابه غذا درست می‌کردیم که وقتی ششورهایمان خسته از جنگ برمی‌گردند گرسنه نمانند. شب‌ها هم با صدای آژیر قرمز همه به خیابان می‌ریختمیم

پاورقی

و می‌ارزیدیم. - کجا گذاشتی اون عابر بانک لعنتی رو؟ پدر پنج قرانی را دستم می‌داد، می‌گفت: «ببر از سر کوچه به کیلو سبزی بخر، دفتر چه بسجج هم ببر گوشت و مرغ می‌دن، بقیه‌اش هم مال خودت.» -بتول صف طولانی می‌شه، نمی‌رسم برق رو وصل کنه! مادر می‌گفت: «نه مادر بقیه‌اش را برگردون جمع کنیم خرت وپرت بخریم بفروستیم برا جبهه.» -الان وقت قهره زن؟! اگه راضی می‌شدی بازم نوشته‌ها تو بفروشی به اون مرتیکه، آسمون می‌اومد زمین؟ حالا همه‌شان یا مردن یا مفقود شدن. -اون کسه پول خوبی می‌داد بهشت هان! حالا چه فرقی می‌کنه به اسم تو باشه یا یکی دیگه. ما پول لازم داریم غیراینه؟! ایناهاش. زیر فرش برا چی گذاشتیش؟ - من که هر چی در مابرم خرج خود ماشین می‌شه. سینه‌ریز را در کیفم انداختم و رفتم بیرون. این ستون یکشنبه‌ها منتشر می‌شود

رویداد

اعضای موسسه خیریه دهش‌پور سینماقله‌ک را افتتاح می‌کنند

«مراسم افتتاحیه سینماقله‌ک» با نمایش فیلم «نتهای خیابان هشتم» به کارگردانی علیرضا امینی با بازی حامد بهداد، ترانه علی‌دوستی، پولاد کیمیایی و صابر ابر به حمایت از بیماران سرطانی با حضور اعضا

و حامیان «موسسه خیریه بهنام دهش‌پور» برگزار می‌شود. موسسه خیریه بهنام دهش‌پور چندی قبل در مراسم اختتامیه نمایش فیلم «اینجا بدون من» نیز از فاطمه معتمدآریا تقدردانی کرد.

کاروانسرا

حق بوق

خلیل جوادی



به خاطر یه کار نیمه‌کاره باید می‌رفتم توی یک اداره با اینکه کلی پارتی مارتی داشتم بعد هفت ماه یه قرار گذاشتم خدا برای هیچکی پیش نباره که پاش کشیده شه توی اداره میون هم وول می‌خورن یه لشکر مدیر و منشی و رییس دفتر یه عالمه پرسنل اداری ردیف شدن برای بودجه خواری همیشه دیر میان و زود میرن تازه، اضافه کاری‌ام می‌گیرن جم شدن اونجا که به خلق خدا هی بگن امروز برو فردا بیا شمارو که کلافه‌ای و خسته بی نخود سیاه می‌فرسته نشستن اونجا بحق بوق می‌گیرن بی خود و بی جهت حقوق می‌گیرن تورو خدا به این میگن اداره؟ اداره جای رتق و فتق کاره به خاطر گرفتن یه امضا یه ماه باید بری اسیر شی اونجا تویی که اهل رشوه مشوه نیستی پشت در بسته باید بایستی یه بار میگن رییس، کمیسیون داره فردا میری میگن که مهمون داره یه بار میگن رییس ناهار می‌خوره یه بار میگن بیا که توپش پره میگن مدیر کل این اداره به روح موحام اعتقاد نداره این کارا که مدیر کل نمیخواد دفتر و دستک و دُهل نمیخواد یه ضبط و میکروفن بذارن اونجا هی بگه امروز برو فردا بیا

